آنچه بدو خانه نو آیین بود / خشت پسین وان نخستین تو بود
آدم و نوحی نه به از هر دویی / مرسله یک گره از هر دویی
آدم از آن دانه که شد هیضه دار / توبه شدش گلشکر ناگوار
توبه دل بر جنبش بوی تست / گلشکرش خاک سر کوی تست
دل که تو چون گلشکر توبه خورد / گلشکر از گلشکری توبه کرد
گوی قبولت به ازل ساختند / در صف میدان دل انداختند
آدم نوزخمه درآمد ز پیش / تا برد آن گوی بچوگان خویش
بار کیش چون ز پی خوشه رفت / گوی فسر و ماند و فراگوشه رفت
نوح که لب تشنه بدین خوان رسید / چشمه طلب کرد بطوفان رسید
مهد براهیم چو رای اوفتاد / نیمه ره اندر دو سه جای اوفتاد
خود دل داود دل تنگ داشت / در خور این زیر کم آهنگ داشت
داشت سلیمان ادب خود نگاه / مملکت آلوده نجست این کلاه
یوسف ازین آب عیانی ندید / خضر بن و دلو نشانی ندید
خضر عنان زین سفر خشک تافت / دامن خود تر شده چشمه یافت
موسی ازین جام تهی دید دست / شیشه بکه پایه ارنی شکست
عزم مسیحا نه بدین دانه بود / کوز درون تهمتی خانه بود
هم تو فلک طرح درانداختی / سایه بدین کار برانداختی
مهر شد این نامه بعنوان تو / ختم شد این خطبه بدوران تو
خیز و به از چرخ مداری بکن / کو نکند کار تو کاری بکن
خط فلک خطبه دوران تست / گوی زمین در خم چوگان تست
تا ز عدم گرد فنا برنخاست / پی تک دیبا زکه میدان تراست
کیست فنا کاب زجانت برد / یا فلک سفله که نامت برد
پای عدم در عدم آواره کن / دست فنا را به فنا پاره کن
ای نفست نطق زبان بستگان / مرهم سودای جگر خستگان
عقل بشرع تو ز دریای خون / کشتی جان برده بساحل برون
ملک چو بویت همه درهم شود / گر سر یک موی ز سرت کم شود
قبله نه چرخ بکویت در است / عنبر شش سویه بمویت در است
با قلم از پوست برون خوان تری / با خود از مغز درون دان تری
زان نبود انگشت تو بر حرف پای / تا نشود حرف تو انگشت سای
حرف همه شد بتو انگشت رس / حرف تو بی زحمت انگشت کس
پست و شکر گشت غبار درست / پسته دهن با صدف گوهر است
یک کف بیت الله تو صحرای عشق / برگ چهل روزه تماشای عشق
تازه ترین صبح نجاتی مرا / خاک توام کاب حیاتی مرا
بر سر آن روضه چون جان پاک / خیزم و چون باد نشینم بخاک
خاک تو در چشم نظامی کشم / غالیه بر سقف غلامی کشم
خاک تو خود روضه جان منست / روضه تو جان و جهان منست
تا چو سر آن غالیه تر کشند / خاک مرا غالیه سر کشند
من که درین دایره دهر بند / چون گره نقطه شدم شهر بند
دسترس پای کشایم نیست / سایه که فر همایم نیست
پای فرو رفته برین خاک در / با فلکم دست بعنبر اگر در
فرق بزیر قدم انداختم / وز سر زانو قدمی ساختم
گشته ز بس روشنی آن روی من / آینه دل سپر زانوی من

نفس را

[illegible]

با خود را

در مدح سلطان مجد الدین ابو المظفر

من که بدین آینه پرداختم / آینه را دیده برانداختم
تا ز کدام آینه تابی رسد / باز کدام آتشم آبی رسد
چون نظر عقل برای درست / گرد جهان دست برآورد جست
دیدم از آن پایه که در همت است / پایه دری را که ولی نعمت است
شاه قوی طالع فیروز جنگ / گلبن این روضهٔ فیروزه رنگ
خضر سکندر منش چشمه زای / قطب رصد بند چپلی گشای
آنکه ز مقصود جهان اولست / وایت مقصود بدو منتسبست
شاه فلک تاج سلیمان نگین / مفخر آفاق ملک فخر الدین
سنت داوودی او کرده جست / بر سر فرش نام سلیمان درست
رایت اسحاق از او عالیست / ضدش اگر هست سمعیلیست
یک دله اش طرف هفت تنگا / نقطهٔ نه دایرهٔ خضرا نشان
آنکه ز بهرام او وقت زور / گور بود همسر بهرام گور
سرور شاهان بتوانا تریی / نامور روز بدانا تریی
خاص کن ملک جهان بر عموم / هم ملک ارمن و هم شاه روم
سلطنت اورنگ خلافت پذیر / روم سپستان نه انجاز گیر
عالم و عادل تر اهل وجود / محسن و مکرم تر ابنای جود
دین فلک و دولت او اخترست / ملک صدف خاک درش گوهرست
چشمهٔ دریاست بپاسی و در / چشمه آسوده و دریای پر
با کنش این چشمهٔ سیماب ریز / خوانده چو سیماب گریزا گریز
خنده زنان از کمرش لعل ناب / بر کمر لعل کش آفتاب
رفعت این پنجرهٔ لاجورد / پنجه در روز که در پنجه کرد
کوس فلک را چو سپس بشکند / شیشه‌ای را لفیش بشکند
خوب سرآغاز تر از خوشیی / نیک سرانجام تو از ادعی

گفتار در خطاب زمین بوس

جام بخارا که کنش صافیست / باقی باد اکه همین باقیست
ای شرف گوهر آدم بتو / روشنی دیدهٔ عالم بتو
چرخ کمان پشت ظفر ساز تست / نه شکم آبستن یک تازه تست
گوش دو تا هی زبر و زیر تو / شد صدف گوهر شمشیر تو
هر که بتر تیغ جفا آخته است / بار تیغت سپر انداختست
چشمهٔ تیغ تو چو آب فرات / ریخته قطرهٔ آب حیات
هر که بطوفان تو خوابش ببرد / گر بمثل نوح شد آتش ببرد
جام تو کیخسرو جمشید هش / ظل تو پروانهٔ خورشید کش
شیر دلی کن که دلیر افگنی / شیر خطا گفتم و شیر افگنی
چرخ ز شیران چنین بیشه‌ها / از تو کند پشتر اندیشه‌ها
این دل و این زهره کرا در مصاف / گر دل و از زهره زند با تو لاف
هر چه بزیر فلک از قسمت / دست مراد تو بدو مطلعست
دست نشان همت تر اجند کس / دست نشین تو فرشتست و بس